

آشنایی با  
سبک های ادبی  
و  
مکتب های هنری

اصفهان، ۱۳۹۰

## شناسنامه کتاب:

آشنایی با سبک های ادبی و مکتب های هنری

به کوشش محمدرضا زادهوش

چاپ اول اصفهان

آذر ۱۳۹۰

۵۶ ص، رقعی

سایت [بیشه](#)

باشگاه مجازی ادبیات و کتاب خوانی

منظور از سبک، هم نگارش و هم جهت  
جهان بینی فکری یک اثر ادبی است. گاه  
ساختار ادبی نیز از سبکی به سبکی  
دارای تفاوت است. این جا به بررسی و  
معرفی شماری از سبک های ادبی بر پایه  
دوره تاریخی می پردازیم.

## کلاسیسیسم

مکتب کلاسیسیسم نخستین سبک ادبی است که در قرن هفدهم، پس از دوران باروک در فرانسه به وجود آمد. نهضت اومانیسم (انسان گرایی) را که در قرن چهاردهم در ایتالیا شکل گرفت، تا

حدودی می توان زمینه ساز مکتب  
کلاسیسیسم فرانسه دانست.

کلاسیسیسم، مکتب قانون ها، قواعد و  
اصول است که باید ها و نبایدهای بسیاری  
را دربرمی گیرد. پیروان این مکتب، مطابق  
قواعد و قوانین قدما عمل می کنند و به  
تقلید از ادبیات یونان و روم می پردازند.

در قرن هفدهم، آثار نویسندگان به دو  
دسته کلاسیک و غیر کلاسیک یا مردمی  
تقسیم می شد. ادبیات کلاسیک، ادبیاتی  
عامه پسند و مردمی نیست. این ادبیات  
به طبقات بالای جامعه و قشر تحصیل

کرده تعلق دارد و خاص مدارس به منظور آموزش است.

از نظر نویسندگان کلاسیک، یک اثر ادبی یا هنری با رعایت کامل و دقیق اصول و قواعد کلاسیک می تواند به درجه کمال و زیبایی مطلوب برسد.

## **اصول سبک کلاسیک**

- محاکات یا تقلید طبیعت

- خرد گرایی (عقل به جای احساس

قضاوت کند)

- تعلیم و زیبایی (داشتن هدف ارشادی

در عین زیبایی هنری)

- ایجاز و وضوح

- حقیقت‌نمایی یا قابل‌باور بودن

- نزاکت ادبی

- پیروان مکتب کلاسیک، قانون سه‌گانه

وحدت را که ارسطو، فیلسوف یونانی،

وضع کرده بود، نیز کاملاً رعایت می‌کنند.

این قانون دربرگیرنده وحدت موضوع، وحدت

زمان و وحدت مکان است. یعنی کل صحنه

ها و پرده‌های یک نمایشنامه باید یک

موضوع را در زمانی واحد و مشخص و

درمکانی واحد ارائه دهند.

موضوع و مضمون ادبیات کلاسیک:  
معمولا در آثار کلاسیک، نویسندگان به  
توضیح و توصیف خصوصیات روحی و  
اخلاقی و تجزیه و تحلیل روان شناسانه  
انسان مطلوب و آرمانی خود می پردازند.  
طبیعت نیز از جمله این موضوعات است.  
البته منظور از طبیعت در آثار کلاسیک،  
طبیعت انسانی و سرشت درونی انسان  
است.

کلاسیک ها توصیف طبیعت خارجی  
(مانند رودها، کوه ها، جنگل ها و...) را در  
آثار و نوشته های خود کاری بی ارزش می  
دانند در حالی که معتقدند بیان طبیعت



انسانی (مانند امیال، گرایش ها، احساسات، محبت ها و...) چون صحبت از روح و درون انسان است بر روح خواننده نیز اثر می کند.

قالب های ادبی: تئاتر کمدی و تراژدی، قالب مناسبی برای بیان عقاید و اصول کلاسیکها است. به این وسیله آنان می توانند ایده آل های خود را القا کنند.

نمونه آثار کلاسیک: نمایشنامه ادیپ شاه، آنتیگون، پرومته در زنجیر، تی اس تیز و...

## رمانتیسیم

قدرت گرفتن قشر بورژوا (قشر متوسط جامعه)، از دست رفتن اعتبار طبقه اشراف و گسترش فساد در میان این طبقه و از سویی رشد فکری و اجتماعی مردم باعث شد که مکتب رمانتیسیم ظهور کند. این مکتب در دهه سوم قرن نوزدهم در

فرانسه به اوج خود رسید. در این سبک، زشتی‌ها و زیبایی‌ها بدون در نظر گرفتن نتیجه اخلاقی آموزنده، اعمال و از آثار مسیحی قرون وسطایی الهام بسیاری گرفته شد. این سبک متعلق به قشر بورژوا و بهترین قالب داستان‌سرایی آن زمان بود.

پایه‌های نخستین این سبک با جنبش طوفان و تلاش‌های گونه‌گذاشته شد.

مهم‌ترین تفاوت کلاسیسیسم و رمانتیسیسم این است که کلاسیک‌ها ایده‌آل هستند، یعنی در هنر فقط خوبی و زیبایی را می‌خواهند در حالی که رمانتیک

ها می کوشند افزون بر زیبایی ها، زشتی  
ها و بدی ها را هم نشان دهند.

از نظر رمانتیک ها سرشت انسان خوب  
است و بدی او ناشی از شرایطی است  
که از بیرون بر وی تحمیل می شود.  
بهترین نمونه چنین دیدگاهی ژان والژان  
شخصیت اصلی بینوایان است.

مهم ترین اصول رمانتیسیسم عبارت اند  
از:

- آزادی: بدین معنی که هنرمند هر  
بخش از زندگی را که خواست می تواند  
آزادانه به تصویر بکشد.

- شخصیت: هنرمند رمانتیک می تواند  
من وجودی خود را در هنر مستقر سازد.  
- هیجان و احساسات: رمانتیک، مکتب  
دل است و بدون قید و بند سخن می  
گوید.

- کشف و شهود: رمانتیک ها با نوعی  
حالت عارفانه به زندگی می نگرند.

نمونه آثار رمانتیسیسم: فوست اثر  
گوته، مجموعه اشعار پوشکین، زندانی  
شیلان اثر لرد بالدوین، بی نوایان اثر ویکتور  
هوگو.

سبک رمانتیسم، قالب ادبی رمان را  
رواج داد.

## رئالیسم

رئال در لغت به معنای واقعیت است و رئالیسم یعنی واقع نمایی. رئالیسم، مکتبی ادبی - هنری است که در اواسط قرن نوزدهم میلادی یعنی در فاصله سال های ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ در اروپا و آمریکا رواج یافت.

این مکتب واکنشی بود در برابر مکتب  
رمانتیک. رمانتیک مکتبی درون گرا و ذهنی  
بود که برای فرار از واقعیت اکنون، به دنیای  
گذشته پناه می برد که البته این دنیای  
ساختگی غالباً مبنای واقعی نداشت.  
رنالیسم مکتبی عینی و بیرونی بود که بر  
بیان واقعیت های جامعه تاکید بسیار  
داشت و معتقد بود که آثار متکلفانه و  
دیرفهم مکتب های رمانتیسم و  
کلاسیسیم راه به جایی نمی برد و برای  
نشان دادن تصویر درستی از جامعه باید  
زبانی بی پیرایه و ساده را برگزید.

پایه گذاران اصلی رئالیسم در فرانسه نویسندگان و شاعران کم شهرتی بودند که به طور صریح با مکتب رمانتیسیم مقابله می کردند.

در مکتب رئالیسم، اصل بر این است که نویسنده در اثر خود تخیل خود را چندان به کار نگیرد، بلکه با بی طرفی و به دور از هرگونه قضاوتی، تنها راوی یک داستان باشد؛ داستانی درباره زندگی مردم رنج کشیده و ضعیف و کارگران و پیشه ورانی که تا آن زمان در هنر و ادبیات توجه زیادی به آن ها نشده بود. نویسندگان رئالیست می کوشیدند زندگی مردم زمان خود را به



شکلی کاملاً عینی و واقعی در آثار خود بازتاب دهند. رئالیست‌ها در واقع منتقدان اصلی جامعه خود بودند. آن‌ها با نشان دادن مشکلات اجتماعی و فاصله طبقاتی میان مردم و پرده برداشتن از اعمال ناشایست طبقه اشراف، اعتراض خود را به هیأت حاکم ابراز می‌داشتند.

رئالیست‌ها معتقد بودند که دیگر ذائقه مردم، شعر را نمی‌پسندد. به همین سبب، آن‌ها داستان کوتاه را برای بیان افکار خود برگزیدند. این گونه بود که شعر و عشق که دو رکن اساسی مکتب رمانتیک بود، از دستور کار رئالیست‌ها خارج شد.

مهم ترین ویژگی آثار رئالیستی آن  
است که انسان را به عنوان موجودی  
اجتماعی مطرح می کند و ریشه همه  
رفتارهای نیک و بد او را در اجتماع می  
جوید.

بنابراین رمان نویسی که در این مکتب  
قلم می زند، باید شناخت درستی از  
محیط اطراف خود داشته باشد. او باید  
بتواند با نفوذ به دنیای درون شخصیت ها،  
تصویر روشنی از آن ها در پیش چشم  
مخاطب ترسیم کند. قهرمانان رمان های  
رئالیستی غالباً از طبقه متوسط اجتماع

برگزیده می شدند که نماینده هم نوعان و هم فکran خود بودند.

به سبب واقع گرایی و نیز پیوندی که مکتب رئالیسم میان فرد و جامعه برقرار کرد، این مکتب هیچ گاه رونق خود را از دست نداد و به یک دوره خاص محدود نشد، بلکه در همه دوران ها هوادارانی برای خود کسب کرد.

یکی از نویسندگانی که آثارش در پیشبرد اهداف رئالیست ها سهم بسزایی داشت، گوستاو فلوبر (۱۸۲۱ تا ۱۸۸۱م) بود که رمان مادام بوواری را بر پایه یک ماجرای واقعی نوشت. این رمان توانست

مخاطبان زیادی را در تمام دنیا به خود  
جلب کند.

به جز نویسندگان فرانسوی، نویسندگان  
دیگری در نقاط مختلف جهان ظهور کردند  
که با آثار خود نقش مهمی در بیداری مردم  
داشتند. در انگلستان، چارلز دیکنز و جورج  
الیوت در ترویج مکتب رئالیسم موثر بودند.  
جان اشتاین بک و ارنست همینگوی در  
آمریکا و توماس مان در آلمان نیز این مکتب  
را رونق بخشیدند. در روسیه، تورگنیف،  
لئوتولستوی، داستایفسکی و ماکسیم  
گورکی آثاری در این حوزه پدید آوردند.

مکتب رئالیسم در ایران، پس از نهضت  
مشروطه مورد توجه قرار گرفت که منجر به  
آفرینش رمان‌هایی با مضمون‌های  
اجتماعی و سیاسی شد. نویسندگان این  
رمان‌ها می‌گوشیدند به گونه‌ای واقعیت  
های اجتماع خود را در این آثار بازتاب  
دهند. یکی از مسائلی که در بیشتر رمان  
های آن دوره به چشم می‌خورد، توجه به  
حقوق پایمال شده زنان و اوضاع ناگوار آن  
ها در جامعه بود.

نخستین رمان واقع‌گرای فارسی، رمان  
اجتماعی تهران مخوف نوشته مرتضی  
مشفق کاظمی بود. از دیگر رمان‌های

واقع گرای فارسی می توان به این آثار  
اشاره کرد:

چشم هایش، نوشته بزرگ علوی؛

حاجی آقا، اثر صادق هدایت؛

مدیر مدرسه، نوشته جلال آل احمد؛

سووشون، اثر سیمین دانشور؛

شوهر آهو خانم، تالیف علی محمد

افغانی

و رمان های جای خالی سلوچ و کلیدر

نوشته محمود دولت آبادی.

در نمایش های رئال، هدف ایجاد توهم

واقعیت است ولی همواره یک غیر واقعیت

اساسی وجود دارد و آن دیوار چهارم

است. و دیگر مورد، شخصیت است که قدری اغراق در آن وجود دارد و نکته دیگر وقایع داستان است که چندان با واقعیت شباهتی ندارد.

پدر نمایشنامه نویسی رئال، ایسن است که با نمایشنامه خانه عروسک آغازگر این سبک شد.

بزرگ ترین معلم بازیگری رئال، استانیسلاوسکی است.

## **طبیعت گرایی یا ناتورالیسم**

طبیعت گرایی اندیشه ای در فلسفه است که موضوعات فراطبیعی را یا غیر

واقعی می داند یا جدا از طبیعت نمی داند. ناتورالیسم از نظر فلسفی به قدرت کامل و محض طبیعت که نظم بی نظیری داشته باشد گفته می شود.

از جهت ادبی تقلید موبه مو و دقیق از طبیعت را طبیعت گرایی گویند. مکتب ادبی ناتورالیسم تا سرحد امکان طرفدار بیان واقعیات است و مانند خود طبیعت، البته از اصل طرفداری می کند؛ اما بیان زشتی های طبیعی و اخلاقی را ترجیح می دهد.

ناتورالیست ها بیشتر در زمینه داستان نویسی فعالیت می کردند. در راس این



مکتب امیل زولا نویسنده بزرگ فرانسوی  
قرار دارد. مکتب ناتورالیسم در واقع با  
نوشته های گوستاو فلوبر آغاز شد. وی  
اصطلاحات رئالیسم و ناتورالیسم را طرد و  
رد می کرد.

با توجه به اصول ناتورالیسم، تمام پدیده  
های هستی در طبیعت در محدوده دانش  
عملی و تجربی جای دارند.

شماری از نویسندگان ناتورالیست بر  
این هستند که ادبیات و هنر باید جنبه  
علمی داشته باشد. به گفته امیل زولا  
همان گونه که زیست شناس درباره  
موجود جاندار به بررسی می پردازد

نویسنده باید شیوه یک زیست شناس را  
پیروی کند و روش تجربی باید مورد توجه  
نویسندگان قرار گیرد.

ویژگی های سبک ناتورالیسم عبارت اند  
از:

- فرد و اجتماع دارای هیچ گونه امتیاز  
خارجی نیست، قانون تنازع بقاء در همه  
کارها و اتفاقات به چشم می خورد، پس  
اگر موجودی به کار خوب یا بدی دست  
بزند، نتیجه اراده اش نیست؛ بلکه جبر و  
قوانین طبیعت او را به این کار وادار می  
کند.

- در نوشته های ناتورالیستی بیش از حد و اندازه به جزئیات توجه می شود. این باریک بینی و ریزه کاری و ذکر عوامل و حوادث بسیار جزئی، گاهی خسته کننده و بیهوده می شود.

این ذکر جزئیات دربرگیرنده کوچک ترین حرکات قهرمان داستان تا جزئی ترین چیز در محیط او و فرعی ترین حادثه است.

- در این سبک، جسم بیش از روح ارزش دارد؛ یعنی هر نوع نظم یا بی نظمی مربوط به جسم آدمی است که آن هم نتیجه توارث است و روان و روح فقط حکم سایه را دارد.

- در سبک ناتورالیسم مکالمه های طولانی و بی مورد چنان موضوع رمان و نمایش نامه را اشغال می کند که آن را از حقیقت نمایی و لطف می اندازد. مکالمه ها به صورت عامیانه یا به هر صورتی که گوینده مناسب می داند آورده و گفته می شود.

نویسندگان ناتورالیست، شخصیت های خود را به گونه ای بر می گزینند و پرورش می دهند که انگیزه های حیوانی قوی از خود بروز دهند. پایان داستان غم انگیز است اما با پایان تراژدی تفاوت دارد.

در آثار ناتورالیستی، اهمیت انسان از  
اشیا بیشتر نیست.

نمونه آثار ناتورالیسم: غرور و تعصب اثر  
جین آستین و ژرمینال اثر امیل زولا.

## سمبولیسم

سمبولیسم یا نمادگرایی پیش از آن که یک مکتب به شمار آید، یک مفهوم یا فلسفه است. بشر از ابتدای شکل گیری تمدن و آغاز شاعری تمایل داشته است، حرف هایش را در قالب نمادها و نشانه ها به زبان آورد و اشیای دور و برش را تجسم

مفاهیمی عمیق تر از آنچه به چشم می آید، نشان دهد. همان گونه که مصریان باستان گل های اسپریس را نماد مرگ می دانستند، هندیان گل نیلوفر را نشانه تاج خداوند می نامیدند، بابلی ها مار را نماد جاودانگی به شمار می آوردند و خورشید را نشانه بخشنده‌گی و زندگی.

اما به هر حال سمبولیسم یک مکتب فکری هم هست. در اواخر قرن نوزدهم شاعران فرانسوی که از زبان خشک نویسندگان رئالیسم (واقع گرا) به ستوه آمده بودند، مکتب سمبولیسم را بنیان نهادند. آن ها عقیده داشتند:

اثر هنری باید تا حد ممکن از بیان  
مستقیم مفاهیم فرار کند و به نمادها و  
نشانه‌ها پناه آورد.

نمادها و نشانه‌ها، خواننده را در کشف  
راز و رمزهای اثر به تحرک درمی‌آورد و او  
را از قالب یک شاگرد حرف گوش کن بیرون  
می‌کشد.

در آغاز سده نوزدهم، در آن دوران که هر  
یک از مکتب‌ها و جنبش‌های ادبی  
قلمرویی از جهان هنر و ادب را ویژه خود  
ساخته بود، جنبش دیگری به نام  
سمبولیسم پا به عرصه هستی گذاشت.  
این جنبش در حقیقت شورش و عصیان



نسل جوان در برابر تمام پدیده های  
اجتماعی، هنری و اخلاقی بود.

سمبولیسم مکتبی ادبی بود که بدبینی  
و ناامیدی را با وهم و رویا، همراه با  
احساس و خیالی ژرف و نیز در هم آمیخته  
با زبانی آکنده از کنایه و اشاره که ویژه  
خود این مکتب است بیان می کرد.

تلقى سمبولیست ها از واژه سمبول را  
نیز می توان از این تعریف ژول لومتر  
دریافت:

تطبیقی است که فقط جزء دوم آن به ما  
داده شده است، دستگاهی از استعاره  
های پیاپی.

جریان سمبولیسم به سال ۱۸۹۰ به  
اوج فعالیت خود رسید. یک نسل شاعر از  
سال ۱۸۵۵ تا ۱۹۰۱ به پیروی از سه  
پیشوای بزرگ سمبولیسم پرداختند،  
بیشتر این شاعران، فرانسوی نبودند، مثلاً  
چند شاعر بزرگ بلژیکی در میان  
سمبولیست ها بودند که در میان آن ها از  
امیل و رآرن و موریس مترلینگ می توان  
نام برد.

چند آمریکایی و روسی نیز در میان آن  
ها وجود داشتند و به طور کلی  
سمبولیسم جنبه جهانی به خود گرفته  
بود. به این ترتیب می توان گفت که

شاعران کسانی بودند که به تفکر سمبولیک روی آوردند و در نتیجه، مرحله کاملاً تازه‌ای در ادبیات جهان آغاز شد.

رویا و تخیل که «پوزیتیویسم» و «رنالیسم» می‌خواست آن را از عالم ادبیات براند، دوباره با سمبولیسم وارد ادبیات شد. در عین حال سمبولیست‌ها مایل بودند که تمام قواعد دستور زبان را عوض کنند. پیش از سمبولیست‌ها، اصلی که حاکم بر روابط کلمات بودند اصولی معقول و ادراک‌پذیر بود. ولی سمبولیست‌ها ادعا کردند که این اصول فقط باید احساس‌پذیر باشد و کلمات را نه

از روی قواعد منطقی، بلکه آن طوری که شاعر احساس می کند باید با همدیگر ترکیب کرد.

سمبولیسم تنها بر پایه اصالت احساس تکیه داشت و هنرمندان این مکتب برای احساس های خود به هیچ اصل دیگری گردن نمی نهادند و از هیچ منطق و واقعیت دیگری پیروی نمی کردند.

از آن جا که سمبولیک ها به ستیزه جویی با هر قید و بند منطقی و رئالیستی در شعر و هنر برخواستند، این شیوه در هنر تئاتر نیز اثر بخشید و رواج یافت و نمایشنامه نویسان بزرگی همچون موریس

مترلینگ به شیوه سمبولیسم نمایشنامه نوشتند و از آن جا که این دسته هنرمندان، اصول استوار و پابرجایی را پیروی نکردند و با زبان ویژه رمزی خود سخن از احساس و رویا و خیال به میان آوردند، هر کس از خواندن آثار آن به اندازه نیروی درک و احساس خود، مطالبی برداشت کرد.

نمایشنامه های مشهور سمبولیک عبارت اند از: دختری با دست های بریده اثر پی یر کیار و یک نمایش نامه مذهبی با شخصیت های بی نام که بیرون از زمان و مکان اتفاق می افتد و نیز افسانه آنتونیو اثر ادوارد ژاردن.

اما بهترین نمونه های نمایشنامه  
سمبولیک را می توان در میان آثار مورپس  
مترلینگ پیدا کرد، همه نمای شناخته های  
مشهور مترلینگ شبیه هم هستند.

## اکسپرسیونیسم

در سال های نخستین قرن بیستم این سبک مهم ترین سبک در جهان به شمار می رفت و به ویژه در کشورهای آلمانی زبان و آلمان گسترش یافت.

انتقال عواطف و احساسات درونی هنرمند اکسپرسیونیست از قبیل رویاها،

امیدها، ترس‌ها و نظایر آن از راه اغراق در بیان احساسات و توجه به اشیای بیرونی صورت می‌گیرد.

در ادبیات، اکسپرسیونیسم بیشتر به تصویر رنج، اندوه، مسخ و استحال‌ه‌ه‌ویت انسانی می‌پردازد مانند شخصیت اصلی رمان مسخ اثر کافکا.

به عبارتی هر نوع تحریف و تغییر شکل عمدی از واقعیت را در ادبیات جدید می‌توان اکسپرسیونیستی به شمار آورد.

اکسپرسیونیسم در شیوه‌های اجرای نمایش، بیشترین تاثیر را گذاشته است. مشخصات چنین نمایش‌هایی، شکل



های آیینی، استفاده از صورتک و نورپردازی های پرکنتراست است.

نمونه آثار اکسپرسیونیستی: مرگ

فروش اثر آرتور میلر، گرگ بیابان اثر هرمان هسه و دمیان اثر هرمان هسه.

## دادایسم

از سال ۱۹۲۰ مکاتب افراطی در هنر شکل گرفت. گرایش دادایسم، محصول فشارها و تکان های روانی ناشی از جنگ جهانی اول، گرایش ضد هنر و انکار گرایانه (نیپیلیستی) بود. هنرمندان دنباله رو این حرکت همه ارزش های عصر خود را به

مسخره می گرفتند و معتقد بودند که تمدن معاصر آن‌ها تمدنی دیوانه و بی منطق است. از آن‌جا که مبنای کار داداییست‌ها انکار‌گرایی بود، تفسیر و فهم آثار ایشان دشوار است.

هرچند داداییسم‌گرایی‌شی‌زودگذر بود و در سال ۱۹۲۲ به‌طور غیرمنتظره‌ای به پایان رسید. با این حال، بر حرکت‌های هنری پس از خود تاثیر قابل توجهی گذاشت.

میان مکتب‌های افراطی، داداییسم افراطی‌ترینشان است. داداییسم نوعی ضد‌هنر و انقلابی برای تغییر و

ساختارشکنی مفاهیم هنری است. دادایسم مجموعه ای معنادار از هنر ابزورد (پوچ گرایی)، نیهلیسم، ضدیت با عقل، کلیشه شکنی، تاکید بر شانس و تصادف و ضدیت با اصول شناخته شده هنر است. دادایست ها همه چیز را مسخره می کردند، حتی خودشان را.

مرکز فعالیت های دادایستی در زوریخ، کاباره ولتر بود، کلوپ شبانه ای که در فوریه ۱۹۱۶ به وسیله هوگوبال، شاعر و موسیقی دان آلمانی، پایه گذاری شد. خواندن شعرهای بی معنا، گاه با تکرار در یک زمان همراه با موسیقی گوش خراش،

از جمله برنامه های معمول این کاباره بود. در تابستان ۱۹۱۶ یکی از پایه گذاران این مکتب، فرهنگ لغت را باز می کند و دست روی کلمه ای می گذرد که آن کلمه دادا به معنی اسب کوچک چوبی بود و به این ترتیب لفظ دادا برای نامیدن کار و هدف این گروه برگزیده شد و به جای نام ولتر، که نویسنده بزرگ و طنزپرداز بود، قرار گرفت. اعمال و رفتار غیر متعارف در این کلوپ شبانه موجب شکایت ساکنان اطراف آن را فراهم آورد و در نتیجه، به سال ۱۹۱۷ به اجبار تعطیل شد.

دادایسم، مانند تمام سبک های پیش از خود افزون بر نقاشی و هنرهای بصری در شعر و ادبیات، تئاتر، موسیقی و گرافیک نمود پیدا کرد. نقاشان دادایست نقاشی هایی را تنها با استفاده از چند خط کج و معوج می کشیدند. معروف ترین نقاش این سبک مارسل دوشان است.

هم چنین نمایش هایی واقعا بی معنی و موسیقی تنها با تکرار چند نت شکل گرفت.

دادا در نهان، تفکری ساختارشکن داشت که تغییر و دگرگونی صورت های هنر را می خواست.

شماری بر این هستند که اصل تفکر  
دادا بر این است که مثلا اگر یک نقاشی  
فقط یک خط باشد، خوب البته این نامش  
هنر نیست، ولی کوشش دارد بفهماند که  
نقاشی از همین خطها تشکیل شده  
است. پس این ضد هنر است؛ ولی ضد  
هنر هم چیز بدی نیست و لازم است!  
دادا بعدها کم کم تلطیف یافت و به  
سورئالیسم تبدیل شد.

## سورئالیسم

مکتب سورئالیسم به سال ۱۹۲۴ به دست اندره برتون ایجاد شد. وی معتقد بود ادبیات نباید به هیچ چیز به جز تظاهرات و نمودهای اندیشه ای که از تمام قیود منطقی و هنری یا اخلاقی رها



شده باشد پردازد و در اعلامیه ای که  
انتشار داد نوشت:

سورئالیسم عبارت است از فعالیت خود  
به خودی روانی که به وسیله آن می توان  
خواه شفاهی و خواه کتبی یا به هر صورت  
و شکل دیگری فعالیت واقعی و حقیقی  
فکر را بیان و عرضه کرد.

در سورئالیسم هدف هنرمند این است  
که یک واقعیت تازه و مطلق در بیاورد، به  
عبارت دیگر واقعیت و رویا را به هم بیامیزد،  
و واقعیتی برتر از واقعیت بیافریند. از  
مشهورترین هنرمندان سورئالیست،  
سالوادوردالی و رنه ماگريت هستند.

## سورئالیسم در سینما و عکاسی

دوران شکل‌گیری سورئالیسم تقریباً با نخستین موفقیت‌های سینمای صامت هم‌زمان است. با گسترش سینما در قرن بیستم میلادی بسیاری از سورئالیست‌ها، رسانه‌ای آرمانی یافتند که می‌توانستند با آن دنیاهای دیگر را کاوش کنند.

سورئالیست‌ها سینما را شیوه بیان شورانگیزی می‌شمردند؛ وسیله انصراف خاطر یا شگفتی‌آفرین با نیروی تاثیرگذاری

که می تواند فرد را برای لحظاتی از زندگی  
شخصی خود جدا کند.

از این رو سورئالیست ها به صورت غیر  
عادی به سینما می رفتند: آن ها وارد یک  
سالن سینما می شدند و بدون توجه به  
دنباله و پایان فیلم بیرون می آمدند و به  
سراغ سالن دیگر می رفتند، از فیلمی به  
فیلم دیگر بی آن که کوچک ترین توجهی  
به سناریوی فیلم داشته باشند و تنها به  
تصویرهایی توجه داشتند که جدا از زمینه  
روایشان بهانه ای می شد برای رویا و  
ساختارهای خیالی.

آن‌ها در ساخت فیلم نیز از مونتاز برای ایجاد فضای سورئال استفاده می‌کردند؛ چراکه مونتاز فیلم امکان می‌دهد که زمان و مکان را به کلی زیر رو کنند و واقعیت و خیال را در نمایشی محسوس درآمیزند. من ری، هانس ریشر، فرانسیس پیکابیا هنرمندانی بودند که با رویکرد سورئالیستی به تجربه‌گرایی در فیلم پرداختند. رنه کلر و بونوئل نیز هر دو، کارشان را با همکاری سورئالیست‌ها آغاز کردند.

لوئیس بونوئل و سالوادور دالی به سال ۱۹۲۸ با همکاری هم فیلم سگ آندلسی

را ساختند که یک فیلم سورئالیستی تمام  
عیار به شمار می رود. مثلا در یکی از  
سکانس ها ابری از برابر ماه می گذرد و در  
پلان بعد تیغی چشمی را در می آورد.

در سکانسی دیگر از این فیلم، مرد  
جوان دهان خود را از چهره اش جدا می  
کند و کف دستش می گیرد. زن از این  
عمل ناراحت می شود و موهای زیر بغل  
خود را می نگرد؛ مویی وجود ندارد، سپس  
مبهوت می شود چون موها مانند ریش بر  
چهره مرد است. یا نمایی از فیلم که  
خرهای مرده بر روی پیاوها خودنمایی

می کنند و دستی که از آن مورچه بیرون  
می آید!

از دیگر فیلم های بونوئل، این سینماگر  
شاعر می توان به عصر طلایی، فراموش  
شدگان، سرزمین بی نان، و ملک الموت  
اشاره داشت.

به طور کلی می توان گفت که  
سورئالیست ها در فن سینما توگرافی،  
مجموعه ای از وسایل را یافتند که  
توانست بازگوی رویاها، اشتیاق و فعالیت  
های ضمیر ناخودآگاه باشد. یک فیلم  
سورئالیستی از طریق ذهن بر عواطف  
تاثیر می گذارد و فرد را از ضمیر آگاه به

ضمیر ناخودآگاه می برد. اگر جنبش سورئالیسم به خودی خود عمر کوتاهی داشت، تاثیرش هنوز کاهش نیافته است. این جنبش به خودی خود یک چیز است، و حساسیتی که آن را ایجاد کرد و هنوز ادامه دارد نیز چیز دیگری است.

چیزی که امروز در دنیای عکاسی شاهد آن هستیم به تصویر کشیده شدن سورئالیسم با دوربین عکاسی است. در هم آمیختگی واقعیت و توهم.

آن چه بیش از هر چیز، روش سوررئالیستی را مشخص می کند، نوعی آزادی مطلق در شکل و محتوا است که

سورئالیست ها از آن با عنوان نوشتار و بیان اتوماتیک یا خودکار نام می برند و یا شاید تقلیدی آگاهانه از تابلوهای نقاشی دالی و دیگر نقاشان سورئالیست باشد. شاید به جرات بتوان گفت سورئالیسم بیشتر حرکتی تجسمی است تا ادبی، نفی واقعیت از خلال دگرگون کردن تصویر و بهم ریختگی عناصر تجسمی.

و شاید بتوان ادعا کرد که بزرگترین دستاورد سورئالیسم، گسترش دیدگاه های فرویدی در تصاویر بود و از این طریق راه را بر گرایش های نمادین، ذهن گرایانه و تفسیری از فراواقعیت گشود.